

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی  
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا  
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

در آستانه میلاد مبارک رسول مکرم اسلام محمد مصطفی(ص) و مولایمان امام صادق  
سلام الله علیه هستیم. این دو ولادت مبارک را که میلادی برتر از این میلاد در عالم تحقق  
پیدا نکرده خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداءه و حضرت معصومه علیها السلام  
و همه موالیان و شیعیان آن بزرگواران و شما گرامیان تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم  
که همه ما جزو رهروان راستین این بزرگواران بوده باشیم و در دنیا و آخرت دست ما از  
دامان مبارکشان کوتاه نگردد و خدای متعال به برکت عنایات رسول گرامی و خلفای  
بزرگوارش لاسیما حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداءه مشکلات جامعه اسلامی به  
خصوص شیعیان و موالیان را برطرف فرماید و کید و مکر اعداء را به خودشان برگرداند.

این صلوات خاصه بر وجود مبارک رسول گرامی(ص) و امام صادق سلام الله علیه را  
خدمتشان تقدیم می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا حَمَلْتَ وَحْيَكَ وَ بَلَغَ رِسَالَتَكَ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَخَلَّ خَلَاكَ وَ  
حَرَّمَ حَرَامَكَ وَ عَلَّمَ كِتَابَكَ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ دَعَا إِلَى دِينِكَ  
وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا صَدَّقَ بَوْعْدِكَ وَ أَشْفَقَ مِنْ وَعِيدِكَ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا عَفَرْتَ بِهِ  
الدُّنُوبَ وَ سَتَرْتَ بِهِ الْعُيُوبَ وَ فَرَّجْتَ بِهِ الْكُرُوبَ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا دَفَعْتَ بِهِ الشَّقَاءَ وَ  
كَسَفْتَ بِهِ الْعَمَاءَ وَ أَجَبْتَ بِهِ الدُّعَاءَ وَ نَجَّيْتَ بِهِ مِنَ الْبَلَاءِ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا رَحِمْتَ بِهِ  
الْعِبَادَ وَ أَحْيَيْتَ بِهِ الْبِلَادَ وَ قَضَيْتَ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَ أَهْلَكْتَ بِهِ الْفَرَاغَةَ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا  
أَضْعَفْتَ بِهِ الْأَمْوَالَ وَ أَخْزَرْتَ بِهِ مِنَ الْأَهْوَالِ وَ كَسَرْتَ بِهِ الْأَصْنَامَ وَ رَحِمْتَ بِهِ الْأَتَامَ وَ صَلِّ  
عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا بَعَثْتَهُ بِخَيْرِ الْأَدْيَانِ وَ أَعَزَّزْتَ بِهِ الْإِيمَانَ وَ تَبَرَّزْتَ بِهِ الْأَوْثَانَ وَ عَظَّمْتَ بِهِ  
النَّبِيَّ الْحَرَامَ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلِّمْ تَسْلِيمًا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ حَازِنِ الْعِلْمِ الدَّاعِي إِلَيْكَ بِالْحَقِّ النُّورِ الْمُبِينِ اللَّهُمَّ  
وَ كَمَا جَعَلْتَهُ مَعْدِنَ كَلَامِكَ وَ وَحْيِكَ وَ حَازِنَ عِلْمِكَ وَ لِسَانَ تَوْحِيدِكَ وَ وَلِيَّ أَمْرِكَ وَ  
مُسْتَحْفَظَ دِينِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَانِكَ وَ حُجِّجِكَ إِنَّكَ حَمِيدٌ  
مَجِيدٌ.

بحث در دو طائفه‌ای بود که در ذیل آیه مبارکه وارد شده. طایفه اولی روایاتی بود که از  
آن استفاده می‌شد اختصاص داشتن آیه مبارکه به ائمه علیهم السلام. و طایفه دوم  
روایاتی بود که استفاده اطلاق و عموم می‌شد که مخاطب فقط ائمه علیهم السلام  
نیستند، حالا یا همگان هستند یا بالاخره بر امری متوسط بین همگان و خصوص ائمه علیهم

السلام. کل مطاعٍ عالمٍ بالمعروف.

برای تخلص از این مشکله دو راه دیروز عرض شد.

راه سوم:

اگر فرض کردیم آن راه‌ها نپذیرفتیم و گفتیم نه مدلول طایفه اولی همین است لیس الا و مدلول طایفه ثانیه هم همین است لیس الا. و این‌ها قهراً با هم تعارض دارند. وقتی تعارض داشتند در این جا راه سوم ممکن است این جور گفته بشود که طایفه اولی شرط حجیت خبر واحد را ندارد. چون من شرایط الحجية الخبر الواحد این است که مخالف سنت قطعی نباشد. سنت قطعی معنایش چیه؟ مسلّم آن جایی که یک امری قطعی الصدور و الدلالة باشد این مصداق سنت قطعی است. اما اگر قطعی الصدور و ظنی الدلالة باشد یعنی ظهور داشته باشد، ظهور عرفی داشته باشد این هم جزو سنت قطعی هست یا نیست، این محل کلام است ولی بزرگانی مثل محقق خویی این را هم جزو سنت قطعی می‌شمارند و لذا اگر یک روایتی سندش تام و تمام باشد ولی مفادش مخالف ظاهر قرآن باشد نه به نحو عام و خاص، چون عام و خاص مخالفت نیست، تبصره به قانون زدن مخالف قانون نیست. نه، مخالف قرآن اگر بود این حجت نیست. کما این که اگر مخالف یک امر متواتری بود حجت نیست. کما این که اگر یک امری بود که به نحو تواتر اجمالی می‌دانیم یکی از این روایات صادر شده و این روایت مورد نظر با تمام آن‌هایی که علم اجمالی داریم و صادر شده مخالف باشد، باز هم حجت نیست چون مخالف سنت قطعی است. حالا در مانحن فیه این آیه شریفه «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» سندش که قطعی است؛ قرآن است دیگه. ظهور دارد در چی؟ ظهور عرفی آن در چیه؟ در ائمه که نیست. ظهور عرفی‌اش در همین امت است، همه است. طبق استدلال مستدل همگان است، طبق آن معنای دیگر مثلاً یک عده خاص هستند ولی بالاخره ائمه نیستند، هر کسی است که عالم به معروف و منکر باشد و مطاع باشد.

بنابراین این روایات طایفه اولی دارد یک حرفی را می‌زنند، یک مطلبی را می‌گویند که مخالف سنت قطعی است. اگر صرف نظر از آن حرف‌های قبل بکنیم که جمع دلالتی را بگوئیم ندارد و حمل بر تأویل و بطن و امثال ذلک نکنیم خب می‌گوئیم این روایتی که دارد این حرف را می‌زند که متواتر نیست، قطعی الدلالة که نیست، خبر واحد است. این خبر واحد شرط حجیتش که باید مخالف با سنت قطعی باشد ندارد.

سؤال: سنت اعم از قرآن؟

جواب: بله سنت قطعی اعم از قرآن شریف است.

فلذا در مواردی در فقه مثلاً یک طرف روایات فراوانی است که ما علم اجمالی داریم بعضی از این‌ها صادر شده، روایت مخالف را اگر در فقه ملاحظه کرده باشید مثلاً آیت الله خویی قدس سره خیلی جاها به همین است، می‌گویند این مخالف سنت قطعی است.

سؤال: ولو قطعی الصدور باشد؟

جواب: نه باید قطعی الصدور.... کدام؟

سؤال: مخالف.

جواب: نه دیگه آن جا خبر واحد نیست. ولی این را ما که اگر قطعی الصدور باشد هم بگویم این، هم آن حتماً تأویل توی آن هست. چون تناقض که صادر نمی‌شود. یا باید یکی تقیه باشد، تقیه خب می‌شود، هر دو قطعی الصدور است، خب یکی تقیاً گفته شده. یا باید یک تأویلی داشته باشد. دو تا امر قطعی از شارع اگر صادر شد که مضمونش با هم تفاوت دارد یا حمل بر تقیه می‌شود یا آن جا تأویل دارد حتماً چون بالاخره صادر شده، یک معنایی اراده شده، این معنای ظاهرش که نمی‌شود اراده شده باشد چون تناقض دارد، تضاد دارد. پس تأویل دارد.

سؤال: روایات دسته اولی...؟

جواب: نه قطعی الصدور نیست آن‌ها. آن‌ها دو سه تا روایت بود....

سؤال: ...

جواب: نه آن مخالفت نیست. نه، این می‌گوید فقط ما مقصود هستیم دیگه. عام و خاص نیست. این می‌گوید ما مقصود هستیم از این آیه شریفه.

خب این راه سوم.

راه چهارم:

راه چهارم این است که گفته بشود این دو تا متعارض است. اما وقتی متعارض شدند ما باید به چی مراجعه بکنیم؟ به اخبار علاج. اگر اخبار علاج نبود آن وقت یا تخیری می‌شود بنابر این که بگویم بعد از این که اخبار علاج نبود و این‌ها متکافئ بودند تخیر است. اگر هم قائل به تخیر نشدیم باید بگویم تساقط می‌کند و هر دو طایفه از کار می‌افتد.

حالا در مانحن فیه آن طایفه ثانیه مطابق کتاب است. طایفه اولی مخالف کتاب است. این طایفه ثانیه هم مطابق همین آیه شریفه است و ظهور عرفی آیه شریفه این است که تکلیف همگانی است. و هم مطابق است با آیات دیگری که تکلیف امر به معروف و نهی از منکر را دارد بیان می‌کند به اشکال مختلفه. چه بگویم که موافقت قرآن، مقصود از موافقت قرآن این است که خود این حکم در قرآن ذکر شده باشد یا بگویم موافقت با قرآن یعنی با آموزه‌های قرآن هماهنگ باشد ولو عینش ذکر نشده. که این مبنای دوم مبنای مثلاً شهید صدر قدس سره شاید باشد و بعضی از فقهای معاصر دام ظلّه آن‌ها هم نظرشان همین است که خذ بما وافق القرآن و ترک ما خالفه. ما وافق یعنی نه این که خودش آن جا ذکر شده در قرآن شریف بلکه یعنی با آموزه‌های کتاب خدا سازگار است. با آن‌ها هماهنگ است. خب این همین جور است. آن طایفه ثانیه... اگر ملاک اولی باشد با همین آیه شریفه هماهنگ است. که «و لتکن منکم امة» اگر ملاک دومی باشد مسأله امر به معروف و نهی از منکر از آموزه‌های قرآن است که از آن استفاده می‌شود محبوب خدا بالاخره هست حالا امر دارد یا واجب است کار نداریم با آن جور در می‌آید، با مقاصد کتاب خدای متعال هماهنگ است. پس بنابراین اگر هم امر به تعارض کشیده شد یعنی از جواب اول و دوم و سوم چشم‌پوشی کردیم و فرض کردیم نه این شرایط حجیت را دارد، این طایفه اولی. طایفه ثانیه هم شرایط حجیت را دارد، خب این‌ها شاخ به شاخ می‌شوند. تعارض پیدا می‌کنند، باید اعمال قواعد باب تعارض کنیم. قواعد باب تعارض به ما چه می‌گوید؟ می‌گوید اول نگاه کن اگر یکی‌شان مرجحی دارد که مرجح هم عبارت از چند تا است، اصول مختلف هستند ولی مسلّمش دو تا است. خب یکی همین است که موافقت

کتاب. آن که موافق کتاب است ترجیح پیدا می‌کند. آن که مخالف کتاب است می‌رود کنار. خب در این جا آن روایت طایفه سوم می‌بینیم موافق کتاب است. این البته مسأله‌ای که می‌گوییم علی این تقدیر هست که نگوییم آن ادله انصراف دارد از روایاتی که در باره خود کتاب وارد شده. در تفسیر خود کتاب وارد شده. ممکن است کسی بگوید آن روایات انصراف دارد از این، بله یعنی روایاتی که راجع به امور آخر ذکر شده آن‌ها بین که، روایاتش اگر مخالف است، یکی موافق کتاب است، یکی مخالف کتاب است... مثلاً یک روایت وارد شده «لا ربا بین الولد و الوالد» می‌گوید ربا نیست بین ولد و والد، اشکال ندارد. یک روایت وارد شده که می‌گوید حرام است، ربا بین ولد و والد حرام است. خب این جا تعارض می‌کنند این دو تا. آن که می‌گوید حرام است مطابق کتاب است. «حرم الله الربا» اطلاقی می‌گیرد آن را. آن روایتی که دارد می‌گوید حرام نیست می‌خواهد تخصیص بزند، مخالف کتاب می‌شود این جا. اگر خودش تنها بود ما کتاب را تخصیص می‌زدیم. چون اخص مطلق است. اما الان چون معارض دارد امام علیه السلام به حسب این نقل فرموده که اگر دو تا روایت متعارض شد خذ بما وافق الكتاب. خب باید آن روایتی که دارد می‌گوید ربا بین ولد و والد حرام است به آن اخذ کنیم. این مال جایی است که در تفسیر آیه نیست، حکم ربا را دارد بیان می‌کند، نمی‌گوید مراد از آیه این است. آیا اگر دو تا روایت داشتیم که راجع به تفسیر یک آیه هست آیا می‌توانیم بگوییم این یکی مطابق ظهور همین آیه است پس این مقدم می‌شود بر آن روایت دیگری که مخالف ظهور عرفی این آیه است. بعید نیست که کسی ادعا بکند به این که این‌ها ناظر به آن موارد است. اما روایت... چون آیه خودش اول کلام است که معنایش چیه. آن روایت دارد می‌گوید که معنای این آیه این است، آن روایت دیگر می‌گوید معنای آیه آن است. پس آیه الان مفروغُ عنه نیست. که بخواهد مرجح قرار بگیرد. آن جاها آیه مفروغُ عنه است. اما این جا آیه مفروغُ عنه نیست. بنابراین، این که داریم می‌گوییم اعمال این مرجح را می‌کنیم این مبنی بر این است که بگوییم انصراف ندارد.

سؤال: ...

جواب: بله. این هم حالا تتمه کلام.

این مسأله که بگوییم مراد از موافقت کتاب هماهنگ با کتاب هست این مسأله مسلّمی نیست و همان جور که اکثر فرموده‌اند همین است که یعنی خودش در کتاب خدا ذکر شده نه با آموزه‌های کتاب سازگاری دارد.

سؤال: ...

جواب: بله، یعنی آن طرفی نشدیم در بحث تعادل و ترجیح.

این هم بیان چهارم.

سؤال: ...

جواب: عرض کردیم بعید نیست کسی این حرف را بزند. چون همان طور که توضیح دادم دیگه حالا تکرار نکنم.

اما بیان پنجم:

بیان پنجم این است که اگر صرف نظر از همه آن امور کردیم خب این دو طایفه تعارضاً تساقطاً. وقتی تعارضاً تساقطاً پس ظهور عرفی آیه شریفه بلامانع است. یک ظهوری است که مانعی بر سر راه حجیتش نیست چون این دو تا تساقط پیدا کردند فنأخذ به آن ظهور آیه شریفه، به ظهور عرفی آیه شریفه. بنابراین استدلال می شود تمام. اگر صرف نظر از دیگر اشکالات بکنیم، اشکالات دیگری نباشد پس این اشکال برطرف شد. این اشکال که به خاطر قرینه خارجی می گفت مقصود از این آیه و مکلف به این آیه فقط خصوص ائمه علیهم السلام است لا غیر. این برطرف شد چون به این روایات بود، این روایات هم این جوری شد. پس بنابراین این قرینه خارجی رفت کنار.

و اما قرینه داخلی:

قرینه داخلی خلاصه اش چی بود؟ بیانش چی بود؟ این بود که از استغراقی که الف و لامها در این آیه دلالت می کنند از این ما کشف می کنیم که مکلف و مأمور به این آیه فقط ائمه علیهم السلام هستند به این توضیح که الف و لام «الخير و المعروف و المنکر» گفتند الف و لام استغراق است. دلالت بر استیعاب می کند. کأنّ این جور گفته شده «و لتکن منکم امة یدعون الی کل خیر و یأمرون بکل معروف و ینهون عن کل منکر» هر معروفی واقعی و نفس الامر و هر منکر واقعی و نفس الامر و هر خیر واقعی و نفس الامر باید به اینها دعوت بشود، امر بشود، نهی بشود.

خب گفته می شود که خود این مفاد قرینه؛ این استغراق، این عموم قرینه است بر این که پس مخاطب و مکلف کیه؟ ائمه علیهم السلام هستند. چرا؟ چون غیر آنها تکلیف به همه خیرهای واقعی میسورشان نیست؛ نمی شناسند، اطلاع ندارند. غیر آنها همه معروفهای واقعی را اطلاع ندارند، همه منکرهای واقعی را اطلاع ندارند. پس چون از یک طرف دلالت بر استغراق می کند و از طرف دیگر این مأموریه لا یتّیسر عن غیرهم علیهم السلام. پس کشف می کنیم که مکلف آنها هستند. چون یک تکلیفی توی این آیه گذاشته بر دوش که از غیر آنها ساخته نیست، میسور نیست. پس می فهمیم این است. مثل این که اگر در یک آیه ای وارد شد که جهاد کنید، خب می فهمیم بر بچه ها نیست، بچه ها که نمی توانند جهاد بکنند. از خود این تکلیف می فهمیم که مکلف به آن چه کسانی هستند، بچه ها نیستند، ناتوان ها نیستند. خب این جا هم همین جور است. پس این قرینه داخلی است. قرینه داخلی خلاصه اش شد آن استغراق، آن عمومی که این الف و لام بر آن دلالت می کند.

عرض می کنیم این قرینه داخلی هم محل اشکال است من وجوه؛

وجه اول که یک جواب اجمالی است این است که ما علم داریم که این امر به همه معروفها و نهی از همه منکرهای نفس الامر و دعوت به همه خیرهای نفس الامر لم یصدر من الائمة علیهم السلام. این علم خارجی را داریم. لم یصدر لا من کل واحد منهم علیهم السلام و لا من مجموعهم. این صادر نشده از ائمه علیهم السلام. مثلاً امام صادق سلام الله علیه مطالبی است که ایشان فرموده، امام رضا فرموده. ایشان امر نفرمودند به همه معروفهای واقعی. و نهی نفرموده از همه منکرهای واقعی، قسمت هایی را ائمه بعد فرمودند. یا ائمه قبل فرمودند. مجموع شان را هم بخواهیم حساب بکنیم الی زماننا هذا، حالا حضرت سلام الله علیه... حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه ظهور فرمودند همه را بفرمایند ما آن موقع را نمی دانیم اما تا حالا مجموعه ائمه را هم نگاه کنیم همه جاها را... فلذا ما خیلی جاها برایمان مشکوک است که ائمه چیزی فرمودند یا نفرمودند. فقدان نص است یا حتی روایت داریم، بعضی روایات هست

که بعضی احکام مودعه عند بقية الله الاعظم ارواحنا فداه است و هنوز...

پس بنابراین چون این علم خارجی داریم پس می‌فهمیم باید مفاد این آیه کریمه به این سعه و به این نحوی که مستشکل فرض کرد نباشد. به این سعه، به این عرض عریض این جور نباید باشد چون اگر این جوری باشد بله مخاطبش آن‌ها می‌شوند آن وقت باید بگوییم آن‌ها امثال نکردند و حاشا و کلا، آن‌ها معصوم هستند، نمی‌شود چیزی به گردن‌شان خدا گذاشته باشد انجام نداده باشند. خب پس بنابراین به واسطه علم وجدانی‌مان کشف می‌کنیم که این که مستدل دارد می‌گوید مفاد آیه شریفه است که به کل معروف و به کل منکر و به کل خیر، هیچ شرطی ندارد، به این سعه، همه امر به معروف‌ها، همه نهی از منکرها، همه معروف‌های نفس الامری، همه خیرات، هیچ شرطی هم ندارد، این نیست. حتماً این نیست. حالا که این نشد چیه؟ خب ممکن است یک چیزی باشد، یک شرایطی داشته باشد که برای همگان هم اشکال ندارد. پس بنابراین این حرف، این قرینه دیگه از آن گرفته شد. این که هر معروفی بلاشرط، هر منکری بلاشرط، هر خیری بلاشرط مأمور باشد مکلف به این که آن‌ها را باید انجام بدهد این مسلم نیست چون می‌دانیم این امثال نشده، اگر این باشد امثال نشده لا من الناس و لا من الائمة علیهم السلام. پس این کشف می‌کند که این نیست. حالا چیه؟ حتماً یک چیزی باید این جا باشد؛ یک قیدی، یک امری، یک چیزی باشد که لعل با آن قید، با آن امر اشکال نداشته عموم باشد. مثلاً بفرماید به هر معروفی به شرطی که بشناسید آن را. به هر منکری.... واجب است بر شما امر به معروف‌هایی که می‌شناسید، اگر شناختید، به نحو واجب مشروط نه مطلق که حتماً باید بروی بشناسی. مثل وضو نسبت به صلات نیست که گفته صلّ مع الطهارة، طهارت داری یا نداری. شما باید نماز با طهارت بخوانی، نداری برو تحصیل کن. اما صلّ عند الزوال، نسبت به زوال واجب مطلق نیست، مشروط است. اگر زوالی آمد، نبود که لزومی ندارد. یا چیزهایی که واجب مشروط است، شرط اگر حاصل شد بر شما لازم است خود به خود. تحصیل شرط لازم نیست، ایجاد شرط لازم نیست. «من استطاع الیه سبیلاً» حج است، اما لازم نیست برود خودش مستطیع کند. این جا هم ممکن است این باشد. به هر معروفی باید امر بکنی به شرطی که بشناسی. به شرطی که این شناخت برای تو پیدا شده باشد، ممکن است این باشد. پس بنابراین علم داریم که حتماً این جا به این عرض عریض نیست تا بگوییم مکلفش نمی‌شود ناس باشد، حتماً ائمه علیهم السلام باید باشد. یک قیدی حتماً دارد، آن قید چیه؟ البته حالا نمی‌دانیم. این جواب اجمالی اول است.

جواب دوم....

سؤال: بررسی می‌شود بعد؟

جواب: نه این جواب را قبول داریم. قرینه عقلیه غلط است چرا؟ به خاطر این که آن علم وجدانی ما جلوی این قرینه عقلی را می‌گیرد.

سؤال: ... پیش نمی‌آید چون ممکن است تا همان زمان قیامت امثال کنند.

جواب: نکردند. تا حالا پس چی شده.

سؤال: شرایط بیان هم باید باشد حاج آقا.

جواب: مگر بر آن‌ها لازم نبوده؛ بر تک تک ائمه. نکردند.

سؤال: شرایط عمومی تکلیف وجود دارد، قدرت نداشتند، مصلحت نبوده، تراحم بوده....

جواب: نه قدرت هم دارند. یک قیدی پس دارد. پس این جور که ایشان می‌گویند نیست. پس بنابراین این قرینه نمی‌شود. شما دارید می‌گویید شاید آن‌ها نبوده. پس این جوری که این آقا می‌گوید چون همگانی است استغراق دارد، کسی که این را نمی‌تواند انجام بدهد جز ائمه پس مال آن‌ها است، می‌گوییم نه، ما یقین داریم این را ائمه انجام ندادند. پس معلوم می‌شود یک قیدی وجود دارد. حالا آن قید چیست؟ محتمل است، محتمل است یک قیدی باشد که در آن‌ها ایجاد می‌شود، ممکن است قیودی باشد که در ما هم بتواند ایجاد بشود. دیگر ما نمی‌توانیم به حرف تو اتکاء کنیم بگوییم چون استغراق است پس ائمه مقصود است. نه ممکن است استغراق باشد با یک قیدی که بشود برای دیگران هم باشد. دیگران هم بشود مکلف باشند. اما با یک قیدی که اگر قدرت پیدا کردیم خب آن‌ها بیشتر قدرت پیدا می‌کنند، ما کمتر قدرت پیدا می‌کنیم. پس یک قیدی باید داشته باشد. بنابراین اگر آن ... چون مستشکل این را می‌گفت. می‌گفت چون دارد می‌گوید به کل معروف، به کل منکر، به کل خیر و دیگران که این را نمی‌شناسند، می‌سور نیست برای دیگران، پس معلوم می‌شود ائمه علیهم السلام. می‌گوییم اگر به این سعه، بدون قید و شرط باشد آن‌ها هم نکردند. بدون قید و شرط باشد از آن‌ها هم صادر نشده. پس این که از آن‌ها صادر نشده و آن‌ها هم معصوم هستند و خطا نمی‌کنند، گناه نمی‌کنند، معصیت نمی‌کنند کشف می‌کند که به این سعه نیست. یک قیدی باید داشته باشد. آن قید چیست؟ ممکن است یک قیدی باشد که با آن قید دیگر اختصاص به معصومین پیدا نکند. مثلاً چیست؟ آن قید شاید این باشد. هر معروفی به شرط این که قدرت داشته باشد، هر معروفی به شرط این که علم به آن داشته باشی. شاید این جوری باشد. خب اگر هر معروفی به شرطی که علم داشته باشی، مال همه می‌شود، دیگر لازم نیست ما اختصاص به آن‌ها داشته باشیم.

سؤال: قدرت شرط وجوب است، شرط واجب که نیست. معروف را می‌خواهیم قید بزینم یا وجوب را؟

جواب: قدرت جایی می‌تواند شرط واجب باشد، جایی به اعتبار این است که شارع چه جور اخذ بکند.

سؤال: حاج آقا معروف را معنا کنید.

جواب: آن که می‌گوییم شرط وجوب است، قدرت عقلی محض است. اما همان که شرط وجوب است ممکن است گاهی شارع در واجب هم اخذ بکند. مثلاً استطاعت. استطاعت هم ممکن است شرط وجوب باشد، هم شرط واجب باشد.

سؤال: ...؟

جواب: خیلی خب، درسته ولی نمی‌توانیم فقط علم تنها را بگیریم. ممکن است علم باشد که اگر علم باشد خب عیب ندارد ماها را هم بگیرد. ممکن است علاوه بر علم قدرت هم باشد. ممکن است علاوه بر این‌ها یک چیزهای دیگر هم باشد. می‌خواهیم این سد را بشکنیم. چون آن آقا، آن مستشکل آمد گفت که صاحب کنز الدقائق بود و من تبعه گفتند آقا این چون استغراق دارد به غیر ائمه نمی‌تواند شامل بشود پس مکلفش، مأمورش فقط ائمه هستند. می‌گوییم این استغراق نمی‌تواند این کشف را بکند. چون بالاخره آن‌ها هم که این را انجام ندادند. از آن‌ها صادر نشده، بالوجدان هم می‌دانیم که صادر نشده.

پس معلوم می‌شود این نیست که تو می‌گویی، این جا یک قیدی وجود دارد. اجمالاً کشف می‌کنیم یک قیدی وجود دارد و این سعه‌ای که تو می‌گویی در آیه مراد نیست. خب حالا آن قید چیه؟ نمی‌دانیم، کفی لنا. ممکن است یک قیدی باشد که بتواند شامل ما هم بشود. نه، ممکن است یک قیدی البته باشد که فقط باز مصداقش همان‌ها باشند. ولی اگر نکردند به خاطر این است که آن قید حاصل نبوده. این هم ممکن است. اما آن دیگه مردد می‌شود. پس این قرینه عقلیه دیگه از بین می‌رود. وقتی قرینه عقلیه از بین رفت ما هستیم و ظاهر آیه بینیم آیا عموم از آن می‌فهمیم یا نمی‌فهمیم حالا جواب بعدی است.

جواب دوم این است که این استغراق و عموم نمی‌تواند قرینه باشد بر این که فقط ائمه علیهم السلام مخاطب هستند و مأمور هستند. بنابر مسلک مرحوم امام قدس سره که قائل به خطابات قانونیه است ایشان. در خطابات قانونیه ایشان می‌فرماید فرق می‌کند با خطابات شخصی، در خطاب شخصی باید برای همه مصلحت داشته باشد، باید برای آن که کسی مخاطب به خطاب قانونی است مصلحت داشته باشد، برای او امکان داشته باشد، مقدورش باشد، این‌ها لازم است. چرا؟ چون خطاب به این است، اگر این‌ها نباشد این خطاب لغو است. اما در خطاب قانونی می‌گوید ایها الناس فلان کار را انجام بدهید، این اشکال ندارد، می‌گوید ایها الناس، کسی را هم که مقدورش نیست عاجز است می‌گیرد. اما آن شخصی که عاجز است خب معذور است. اما نه این که تکلیف شاملش نمی‌شود، این خطاب شامل او هم می‌شود اما او معذور در انجام ندادن در آن مورد است. عاجز معذور است اما خطاب شاملش هست، ناسی خطاب شاملش هست و هکذا مضطر خطاب شاملش است و هکذا و .... خطابات قانونیه این چنین است.

خب بنا بر مسلک این خطابات قانونیه در این جا گفته می‌شود ای همگان به همه معروف‌ها امر بکنید، به دوش همه است منتها این تکلیف را که انحلالی هم می‌شود یعنی به این امر کنید، به آن امر کنید، به آن امر کنید. این طوری است دیگه، انحلالی است دیگه. وقتی همه را می‌گذارد که عام مجموعی نیست که اگر کسی مثلاً هزار تا معروف داریم به 999 تا امر کرد به یکی امر نکرد اصلاً امتثال نکرده باشد. این که نیست، بالضرورة این جور نیست. بلکه به نحو انحلال است. یعنی هر کدام را امتثال کردی ثواب آن را داری، عقاب آن را نداری. هر کدام را نکردی عقابش را داری. عام مجموعی من حیث المجموع که نیست عام استغراقی است یعنی می‌گوید آقا آیه شریفه این جور باشد ای همه مردم به همه معروف‌ها امر کنید علی سبیل الإنحلال، دارد این دستور را می‌دهد. خب حالا هر کی قدرت دارد امر می‌کند، ائمه علیهم السلام قدرت دارند. ما قدرت نداریم چون نمی‌شناسیم، خب آن‌هایی را که می‌شناسیم انجام می‌دهیم آن‌هایی را که نمی‌شناسیم معذوریم. پس این که استغراق باشد ملازمه ندارد با این که باید ائمه مقصود باشند، همه مقصود هستند. اشکالی پیش نمی‌آید بنابر مسلک خطابات قانونیه. بنابر این طبق مسلک مرحوم امام هم قدس سره که این مسلک مسلک بسیاری از بزرگان مقبول‌شان واقع شده و ایشان با این مسلک خیلی از مشکلات را در موارد عدیده حل فرمودند و البته گفته می‌شود، بعضی‌ها هم ادعا می‌کنند که این مسلک اختصاص به مرحوم امام ندارد از کلمات مرحوم محقق آخوند صاحب کفایه هم استفاده می‌شود حالا بالاخره چه اختصاصی باشد، چه... اگر کسی این مبنا را قبول کرد بنابر این این جا هم می‌تواند این حرف را بزند دیگه. و یکی از فوائد آن مبنا حل مشکلات در امثال این موارد است. خب این هم طبق این مبنا، البته این مبنایی است کلّ علی مسلکه، کسی این مبنا را قبول کرد می‌تواند این جور تخلص از این اشکال پیدا کند و جواب این سخن را بدهد فلذا است، این جور استدلالی که ما در کلمات بعض متکلمین می‌بینیم، بعضی از بزرگان



می‌بینیم که یک مطالبی را برای ائمه این جوری استدلال می‌کنند من الروایات و من القرآن الشریف این‌ها این اشکال‌ها را دارد که این‌ها این استدلالات محکمی نیست.

و اما جواب سوم:

سؤال: ...

جواب: ما یک مناقشه‌ای داریم. حالا دیگه بحثش مال اصول است. یعنی از نظر عقلی اشکال ندارد، درسته. از نظر عقلی درسته اما آیا انصراف دارد یا ندارد این مسأله آخری است که وقتی می‌گویند ایها الناس فلان کار را انجام بدهید مرحوم امام می‌فرماید این شامل مجانین هم می‌شود، شامل عجزه هم می‌شود و اشکال عقلی ندارد. فقط آن‌ها معذورند، خب معذور هستند ولی خطاب شامل‌شان بشود چه اشکالی دارد. عرض ما این است که بله عقلاً همین جور است اما آیا انصراف ندارد یعنی عرفاً وقتی می‌گوید ایها الناس این جا این کار را انجام بدهید مردم می‌گویند دیوانه‌ها هم مقصود هستند. یا می‌گویند نه دیگه این مال دیوانه‌ها نیست، انصراف دارد. از عجزه انصراف دارد، از مجانین انصراف دارد ولی اگر کسی بگوید نه انصراف ندارد این می‌خواهد ضابطه کلی به دست بدهد و این جوری.... خب این‌ها دیگه بحث‌هایش توی اصول است.

جواب سوم این است که این اطلاعات امر به معروف و نهی از منکر مقیداتی دارد. ما نمی‌توانیم خطابات را بدون مقیداتش حساب بکنیم. مثلاً اگر این جوری وارد شد؛ ایها الناس نماز بخوانید، خب نماز یعنی با چی؟ یعنی دیگه وقت لازم نیست، شرائطش، خصوصیاتش، این‌ها خب بیان شده، مخصص دارد، مقید دارد، ادله‌ای که شرایط برای آن بیان می‌کند وجود دارد، ما باید آن‌ها ملاحظه بکنیم. خب این آیه شریفه فرموده «و لتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف» یعنی خب آن ادله و شرایط می‌آید دیگه. یکی از شرط‌هایش این است که علم داشته باشد، یکی از شرط‌هایش این است که احتمال تأثیر بدهد، یکی از شرائطش این است که احتمال ضرر ندهد یعنی مضر نباشد و شرایط دیگری که هست. ما که مخصصات و مقیدات و شرایط و این‌ها را نباید کنار بگذاریم.

خب اگر می‌گفت «و لتكن منكم امة يحجّون، يصومون، يصلون» خب این‌ها را چه جور معنا می‌کردیم؟ خب یعنی با ضوابطی که صلات دارد، با ضوابطی که صوم دارد، با ضوابطی که حج دارد، این مقصود است دیگه. عرف این جور می‌فهمد. خب این جا هم که دارد می‌گوید که «و لتكن منكم امة يأمرون بالمعروف» یعنی با شرائطی که در شرع برای آن روشن شده. خب وقتی به شرایط نگاه می‌کنیم با توجه به آن شرایط می‌گوید... ولو كل هم باشد، ولو استغراق هم باشد اختصاص در معصومین پیدا نمی‌کند. می‌گوید همه معروف‌ها اما به شرطی که بشناسی، به شرطی که احتمال تأثیر بدهی، به شرطی که ضرری و مفسده‌ای نباشد بر آن و هکذا بقیه شرایط. این مستدل یعنی مستشکل آمده بدون توجه به مقیدات اما با توجه به مقیدات استغراق این جا چیزی را دلالت ...

و الکلام الآخر که حالا ممکن است بگوییم چهارم هم می‌شود این است که اصل این مسأله که الف و لام للإستغراق هست تمام نیست. الف و لام برای استغراق نیست. الف و لام برای چیه؟ این توی اصول بحث شده، توی ادبیات هم بحث شده. بله یک چیزی معروف بوده یک موقعی که هنوز مسائل آن جور تدقیق روی آن نشده بوده، بله گفته

می‌شده الف و لام چند جور داریم، الف و لام استغراق داریم، الف و لام جنس داریم، الف و لام تعریف داریم، الف و لام زینت داریم، تقسیماتی دارد. آقای آخوند در کفایه أنکر کل این اقسام را و فرموده ما فقط الف و لام زینت داریم. همه الف و لام‌ها الف و لام زینت است، حتی الف و لام عهد هم نداریم. این نظر است. مثل الف و لام الحسن و الحسین فرموده است. الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة، الف و لامش الف و لازم زینت است. حسین و حسن سیدا شباب اهل الجنة قشنگ‌تر است یا الحسن و الحسین؟ خب این زیباتر است در ذوق عربی این جمله زیباتر از آن جمله است. همه جاها می‌فرماید الف و لام نقش آن همین است. عهد ذهنی و فلان و این‌ها هم درست نیست.

یک نظریه که نظریه اقوایی است این است که نه، این برای تعریف و تعیین است. و اصلاً ممکن است بگویم الف و لازم زینت نداریم. یا نه، حالا بر تعریف گاهی هم برای زینت هست. این هم یک نظریه. ولی بالاخره برای استغراق نداریم. یعنی الف و لام مثل کل نیست معنایش. بلکه اگر استغراق می‌فهمیم بعضی جاها یک قرینه دیگری است نه به خاطر این که الف و لام الف و لام استغراق است. مثلاً «أحل الله البيع» الف و لامش استغراق نیست، ما به دلیل دیگری می‌فهمیم این همه بیع‌ها را دارد می‌گوید. چرا؟ برای این که اگر همه بیع‌ها را نگوید کدام را دارد می‌گوید؟ این لا فائدة تحتها، لغو می‌شود. اگر معنای «أحل الله البيع» این باشد که یک بیعی را خدا حلال کرده، یک ربایی را هم حرام کرده. متکلمی که در مقام است، می‌خواهد مطلب را بگوید اگر این جور بیان بکند «أحل الله البيع» آیا مقصود بیع مثلاً از نظر میبیش بیع خاصی است، از نظر بایعش بیع خاصی است، از نظر مشتری بیع خاصی است؟ از نظر ثمنش بیع خاصی است؟ از نظر وسیله انشائش بیع خاصی است؟

سؤال: اگر الف و لام هم نداشت باز همین سؤال پیش می‌آمد.

جواب: بله، اشکال ندارد. «أحل الله بیع» این بیع یک وقت تنوین تنکیر است، یک وقت تنوین تمکین است. اگر «أحل الله بیع» تنوینش تنکیر باشد یعنی یک بیعی. ولی «أحل الله بیع» اگر این تنوین تمکین باشد، تنوین تمکین همان کاری را می‌کند که الف و لام می‌کند. الف و لام وقتی می‌آید جلوی تنوین تنکیر را می‌گیرد، نمی‌گذارد باشد. یک تنوینی ما داریم همان طور که هدایه هم هست دیگه، توی هدایه که کتاب اول ادبیات است می‌خوانیم آن جا هست تنوین تمکین. یعنی دلالت بر نکره می‌کند این فقط اعراب است، دلالت می‌کند که این مثلاً فاعل است یا مفعول است، همین، این جایگاه را فقط نشان می‌دهد. خب یعنی خدای متعال بر بیع، این طبیعت، خدای متعال بر این طبیعت حلیت گذاشته. این طبیعت این ما سری آن حلیتی هم که روی آن هست منطبقش می‌شود و سرایت می‌کند.

خب این جا گفته می‌شود این که الف و لام برای استغراق هست این مبنائاً تمام نیست. بلکه این جا ما باید چه کار کنیم؟ این جا مثل این نیست که کل آورده شده باشد. ما باید مقدمات حکمت را اجرا کنیم، ببینیم اطلاق دارد یا ندارد. و ببینیم آن مأمور به شارع مقدس در این جا چه خواهد شد. حالا این کلام یک مقداری توضیحات دیگری هم لازم دارد، چون وقت تمام شده ان شاء الله شنبه. فردا که به خاطر ولادت باسعادت تعطیل است، چهارشنبه‌ها هم که علی القاعده است ان شاء الله. شنبه.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.